

شرح زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام _ ۴

استاد اوجی شیرازی

دهه سوم محرم ۱۴۴۸ هـ.ق _ قم

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرحیم

اعوذ بولايتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الْمَظْلُومِينَ الْمُعْصُومِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عِيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً.

یا صاحب زمان!

نیستی و بر لبم انگیزه‌ی لبخند نیست / جز به دامن غمت، دستم به جایی بند نیست
روز مرگم باد روزی که بفهمم قلب تو / ذره‌ای از این من پر مُدّعا، خُرسند نیست
خوب می‌دانم و بال گردنت هستم؛ ببخش / بهترین بابای دنیا، حقّش این فرزند نیست
من به حق عمه‌ات سوگند خوردم، پس بیا / خوب می‌دانم که بالاتر از این سوگند نیست
کاش حرفی از اسارت، قتل یا غارت نبود / کاش می‌گفتی مقاتل آنچه می‌گویند، نیست

(فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا، فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، وَ إِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ).

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ! اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَيَاءُ!

يَا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِي يَا حُسَيْن!

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.» (احزاب/۲۳)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

نسألك اللهم بروح علی بن ابی طالب و ابيه عليهما السلام الذي لم يُشركا بالله طرفة عينٍ أن تُعجلَ فرجَ مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

امام صادق علیه السلام به ابو حمزه فرمودند:

وقتی که خواستی حضرت قمر منیر بنی هاشم علیه السلام را زیارت کنی، این گونه عرضه بدار:

سَلامُ اللَّهِ وَ سَلامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّدِّيقِينَ وَ الزَّكَايَا الطَّيِّبَاتُ فِيمَا تَعْتَدِي وَ تَرُوحُ عَلَيْكَ يَا بِنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

یا باب الحوائج! سلام خدا و سلام ملائکه مقرب و سلام انبیاء و صدیقین بر تو باد؛ بر شمایی که فرزند امیرالمومنین علیه السلام هستی.

• چه باعث شده که خدا چنین جایگاهی به قمر منیر بنی هاشم علیه السلام عنایت کرده است؟

• چه شاخصه‌ای در وجود قمر بنی هاشم علیه السلام است که بیش از همه امام صادق علیه السلام به او توجه

فرمودند؟

در شب گذشته عرض کردیم، برخلاف تصور ما که وقتی نام قمر بنی هاشم علیه السلام می‌آید، شاید صفات دیگری در ذهن ما برجسته باشد که صد البته حضرت عباس علیه السلام (جان عالمی فدای او باد) حائز تمام این صفات هستند؛ اما آن چیزی که برجسته است و امام صادق علیه السلام قبل و بیش از صفات دیگر به آن پرداخته‌اند، چیست؟
أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ!

جایی که حرف از شهادت دادن باشد، یعنی يَجِبُ الاعتقادُ بِهِ، یعنی من اعتقاد به این مسئله دارم که شما نه تنها در عملتان مطیع و مُنقاد سیدالشهداء و امام مجتبی علیهما السلام بودید، بلکه دل شما تنها چیزی را می‌خواست که امام و حجت خدا خواسته بود. و شما با تمام وجود، مُنقاد و مطیع او بودید.

بلکه خواهش امام بر خواهش شما غلبه داشت.

بلکه شما هیچ خواهشی غیر از خواهش امام نداشتید.

أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ!

خدا می‌داند رفقا، یک عالم حرف در این تسلیم است که چه جایگاهی داری، اباالفضل!

وَالْتَصَدِيقِ!

آن هم چه تصدیقی؟ نه تصدیق زبانی، نه تصدیق در مرحله اولی، بلکه تصدیقی که یقین است.

آن یقینی که فرمودند: در بین همه نعماتی که خدا به بندگان داد، کمتر از یقین تقسیم نشد.

ولی یا اباالفضل، خداوند قلب تو را مملو از نور یقین کرده است.

وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ!

سومین و چهارمین صفتی که امام صادق علیه السلام به آن اشاره فرمودند: وفا و نصیحت است.

وفایی که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند، یعنی چی؟

وقتی ما بخواهیم کلمات عربی را به فارسی ترجمه کنیم، چاره‌ای نداریم مگر اینکه ببینیم لغویون در مورد آن کلمه چه

گفته‌اند. خصوصاً کسانی که دل در گرو محبت اهل بیت علیهم السلام دارند. از جمله آن‌ها راغب است که کتابی دارد

به نام مفردات که کلمات عربی را ترجمه کرده است. وقتی به (وفا) می‌رسد، این‌طور معنا می‌کند:

حَفْظُ الْعَهْدِ وَالْقِيَامُ بِهِ.

وفای به چه چیزی؟ یعنی شما قبل از این، یک عهدی با کسی داشتید، که این عهد را حفظ کردید، فراموش نکردید و

به این عهد وفا کردید.

✓ سه معنا در وفا نهفته است:

۱. کامل انجام دادن عهد و پیمان. یعنی آن عهدی که من بستم، کامل انجام بدهم.

۲. کم نگذاشتن و کوتاهی نکردن.

۳. استقامت کردن و تا آخر ایستادن برای وفای به عهد.

بین همه صفاتی که اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان بر شمرده‌اند، فرموده‌اند که اگر می‌خواهید شیعیان ما را بشناسید «لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ...»

مثلاً می‌خواهم با کسی رفاقت کنم، خواستگاری برای دخترم آمده، یا هر چیز دیگری، می‌خواهم ببینم شیعه هست یا نیست؟

فرمودند: یک موقع نماز و روزه‌اش کلاه سرت نگذارد که بگویی ماشاءالله، وَلَا الضَّالِّينَ گفتنش گوش فلک را کر کرده است!

بله که نماز مهم است، اما می‌دانی چی می‌شود؟

فرمودند: «فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ.» گاهی می‌شود که کسی معتاد نماز می‌شود، به نماز عادت می‌کند، و اگر دنبال نمازش نرود، انگار یک چیزی کم دارد. خیلی‌ها در تاریخ این‌طور بودند.

• من چطور باید شیعه را بشناسم؟

فرمودند: «وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ.»

شیعه مرتضیٰ علی علیه السلام دروغ نمی‌گوید. امانت‌دار است. اهل وفای به عهد است.

لذا خدا در قرآن وقتی که صفات مؤمنین را می‌شمارد، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.» (مومنون/۸)

در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.» (اسراء/۳۴)

و آیات دیگری که خداوند متعال تأکید بر مسئله وفای به عهد کرده است.

امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند...

(این روایت از آن احادیثی است که تن آدم را می‌لرزاند. الهی به حق این سیاهی‌ها، به حق این عَلم که نشان از عَلم قمر بنی‌هاشم علیه السلام است، الهی به آبروی عَلم ابوالفضل علیه السلام، به ما توفیق بدهند که عامل به این روایت باشیم.)

فرمودند: «أَيُّكَتَفَىٰ مَنْ ائْتَحَلَ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟»

آیا برای شیعه بودن همین کافی است که کسی بگوید من اهل بیت را دوست دارم؟

بله که دوست داشتن آنها خیلی قیمتی است؛ ولی برای شیعه بودن، امام باقر علیه السلام فرمودند: فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا...

امام ما قسم خوردند که به خدا قسم ای جابر، شیعه ما نیست، إِلَّا بِالتَّوَاضُّعِ!
سرت را پایین بباندا، جلوی محبین مولا دستت را روی سینهات بگذار. چی مرا باد کرده است؟!
وَالْتَخَشُّعُ!

ادا نباشد، واقعا توی دلم خودم را کوچک تر از همه بدانم.

وَكثْرَةَ ذِكْرِ اللَّهِ!

شیعه ما خیلی یاد خداست.

وَالصَّوْمُ وَالصَّلَاةُ!

حواسش به روزه و نمازش هست. حقوق واجب شرعی اش را ادا می کند.

وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ!

هوای پدر و مادرش را دارد.

وَالْتَعَهُدُ لِلْجِيرَانِ!

هوای همسایه اش را دارد.

وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ!

با قرآن مأنوس است.

یک به یک فرمودند، تا رسیدند به: و الوفاء بالعهد!

شیعه مرتضی علی علیه السلام، اهل وفای به عهد است.

(باباجان، دست به مهره حرکت است.) شیعه ما یا حرف نمی زند، یا حرفش چک سفید امضاء است.

لذا می بینی هر کدام از حضرات اهل بیت علیهم السلام، بسته به زمانی که در آن بودند، یک صفتشان برجسته شده

است. مثلاً امام صادق سلام الله علیه به صادق بودن.

همه ائمه، باقرالعلوم هستند، ولی این صفت به دلیل شرایط زمانی برای امام پنجم برجسته شده است.

همه رضا هستند، ولی به امام هشتم گفتند رضا. (جان عالم فدای او باد.)

اما یک صفت که برای تمام اهل بیت علیهم السلام در زیارت نامه هایشان اشاره شده: الوفی است. وفادار هستند.

فرمودن دم مُردن، بالای سرت می آیم؛ می آید.

فرموده شب اول قبر تنهایت نمی گذارم؛ نمی گذارد.

فرموده اگر دعایم کنی، دعایت می‌کنم! دعایت می‌کند.
فرموده «لَا ذَلِيلَ وَاللَّهِ مُعِزُّكَ» کسی که دنبال عظمت دستگاه حسین‌شان باشد، عزیزش می‌کنم؛ عزیزش می‌کنند.

الوفی! وفادار هستند. حرفی که می‌زنند، قطعاً محقق می‌شود.

در جنگ احد که پیکر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پر از زخم بود...
در احد، روز نبرد و جنگ سخت / چون که بر دشمن، قضاء گردید بخت
لشکر اسلام، تار و مار شد / خاتم پیغمبران بی‌یار شد
پس ندا آمد ز خَلَّاقِ مُبِینِ / ای رسول مه‌جبینِ نازنین
بهر یاریات ملائک حاضرند / از برای جان‌نثاری مایلند
با ملائک یاریات بنمایمی؟ / یا به دستم کو بُود دست علی؟
تا که احمد نام حیدر را شنید / اضطراب از سینه‌ی پاکش رهید
گفت کای خَلَّاقِ سَبْحَانَ جلی / حیدری‌ام! حیدری‌ام! حیدری!
اینجا بود که....

ذوالفقار آمد ز حیّ ذوالکرم / بهر جنگیدن بر آن محترم
ذوالفقارت را بنازم، یا علی! / چشم نازت را بنازم، یا علی!
در هیاهوی نبرد، ای ولی / ضربه‌هایت را بنازم، یا علی!
حالا ذوالفقار آمده در کف شاه مردان، شیر یزدان، حیدر دُلْدُل سوار، عین پروانه دارند دور خاتم النبیین می‌چرخند.
چنان جنگاوری می‌کنند که بیا و ببین!

بعد خدا گفته که ملائکه بروید بین زمین و آسمان، مدح کنید شاه لافتی را، ثنا گوید علی مرتضی را.
جبرئیل بین آسمان و زمین ایستاده، مداحی می‌کند.
چی می‌گوید؟

لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی / فاذا ندبتم هالکا، فابکوا الوفی آخا الوفی
وقت جنگاوری است! کف میدان جنگ است! از شجاعت گفت، از شمشیر زدن گفت، از عظمت گفت، ولی گفت:
الوفی آخا الوفی!

وسط میدان جنگ، آن مدحی که جبرئیل برای حضرت مرتضی علی و خاتم النبیین (جان عالمی فدایشان باد) می گوید، چیست؟ الوفی اخا الوفی! وفادار هستند.

وفادارند، غصه چی را می خوری؟ مگر همه کس و کارت نیست؟ مگر ولی ات نیست؟ مگر بابایت نیست؟ مگر پناهت نیست؟ مگر نگفته هستم؟ مگر نگفته من ولیّ شما هستم؟ می ترسی رهایت کند؟! می ترسی عمل نکند؟ هزار مرتبه زبانم لال! ما هکذا الظنّ بک!

حالا الان نمی فهمیم؛ چون دنیا دار امتحان است. ولی امروز، فردا، پس فردا، که جان به لبمان می رسد، چشمان سیاهی می رود، پرده کنار می رود، می بینی برای هر یک حسین ی که گفتم، مادرش چقدر قربان صدقه ات رفته است. برای هر یک قطره اشکی که برایش ریختی، برای هر دعایی که برای حجت بن الحسن کردی، مادرش نرجس خاتون چقدر دعایت کرده است.

وفادارند؛ لذا به ما هم گفته اند اهل وفای به عهد باشید.

و بارها عرض کردم رفقا! ما باید این منظومه فکری را در مورد ظهور امام عصر علیه السلام داشته باشیم که فرمودند: اگر یک روز تا قیامت مانده باشد، خدا آن یک روز را انقدر طولانی می کند که آقا بیایند. خیالت راحت. می آیند.

ولی مسئله اینجاست:

یک ظهوری داریم که یَنْتَهی الامرُ الی مُنتهی است،

و یک ظهوری داریم که بَداءِی است.

این ظهور بداءِی که ما از آن به تعجیل در فرج امام عصر سلام الله علیه تعبیر می کنیم، دوتا پیش شرط دارد. وفیّ عالم، حجت بن الحسن، امام زمان، سلطان زمین و زمان سلام الله علیه، وعده دادند این دوتا پیش شرط از طرف شما باشد، آمدن از طرف من مهدی سلام الله علیه حتمی است.

• آن دو پیش شرط چیست؟

۱. اجْتِمَاعُ مِنَ الْقُلُوب.

دل هایتان یکی باشد.

حالا به یک شیعه دیگر پشت پا زدیم، او را زمین زدیم، بین چند شیعه را به هم زدیم، چی نصیب ما می شود؟

غیر از این است که غیبتش طولانی تر می شود؟

ما باید خیلی با هم رفیق تر باشیم.

این حیرت و تحیر، اقتضای زمان غیبت است. باید بدانم همین طور که الان من بچه یتیم هستم، او هم بچه یتیم است.

اولین پیش شرط، اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ است.

۲. الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِم.

ما یک عهده با اهل بیت علیهم السلام، در عوالم گذشته بستیم.

نمی دانم تا حالا این مسئله به ذهنتان خطور کرده است یا نه؟

ابی عبدالله علیه السلام شب عاشورا به همه فرمودند بروید.

مگر نمی گوئیم حضرت عباس علیه السلام تسلیم بودند؟ پس باید می گفتند چشم، می روم!

تسلیم یعنی این دیگر:

_ آقا، بروید.

+ چشم. رفتم.

اما می دانی مسئله کجاست؟ شاید این نکته را برای ما خوب جا نیانداخته اند.

ابی عبدالله نفرمودند هرکس اینجا هست، برود.

فرمودند: بیعتم را از شما برداشتم.

می دانی چرا؟ چون کسانی که آنجا بودند، دو دسته بودند:

یه عده می گفتند دیگر توی مردی و نامردی گرفتار شدیم. بیعت کردیم، دنده مان نرم، باید تا آخرش بایستیم. اگر پای

بیعت مان نباشیم، برای خودمان و عشیره مان بدنامی دارد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: فکر کردید بیعت کردید، من امام شما شدم؟ خب بیعتم را برداشتم. بروید.

ولی یک عده آدم حسابی هم آنجا بودند که گفتند:

گمان مبر که در غدیر، امیر ما امیر شد / امیر بود از ازل، دوباره در غدیر شد.

من با شما بیعت می کردم یا نمی کردم هم، بیعت شما بر گردنم بود.

من بیعت نمی کردم هم باید به شما می گفتم بله قریان، لطف آنچه تو اندیشی / حکم آنچه تو فرمایی.

بدبخت‌های کوفی نامه نوشته بودند (عین نامه‌هایشان هست) : «کیس لنا امام؟» امام نداریم! بیا امام ما شو! بیچاره! هر کجا باشد، امامت هست.

خورشید، پشت ابر باشد هم خورشید است.

امام در مدینه باشند، یا کوفه باشند، هر کجا باشند، فرقی ندارد. امام هستند.

لذا اینکه حضرت می‌فرمایند بروید؛ دارند به چه کسانی می‌گویند؟

می‌فرمایند فکر کردید تا اینجا آمدید، الان توی رودربایستی هستید؟ بیعت هم کردید، خب

بیعت خود از شما برداشتم / جملگی نادیدتان انگاشتم

بلند شدند گفتند آقا جان، بیعت با شما ما را به اینجا نیاورده است! خودت ما را آوردی!

و عزیز من؛ امروز، این بیعت گردن همه ما هست!

بحث وفای به عهد خیلی مهم است.

گفتن یک مقدارش اصلاً شاید اقتضای زمانه نیست. یک مقدارش هم سعی می‌کنم از ابوالفضل علیه السلام کمک بخوام که مطلب را خوب منتقل کنم.

✓ هر کدام از ما بیعت امام گردنمان هست.

خواهش می‌کنم، حتماً تا فردا شب که می‌آیید جلسه، حتماً این آدرسی که می‌دهم، مطالعه کرده باشید.

کتاب مکیال المکارم که به دستور امام عصر علیه السلام نوشته شده است، جلد دوم، باب هشتم، (باب الثامن)

اموری را آورده که موجب تقرّب ما به امام عصر علیه السلام می‌شود. از جمله این امور، بیعت است.

حدود بیست صفحه در رابطه با بیعت صحبت می‌کند.

(سی و چهارمین امری که می‌گوید باعث تقرّب ما به امام عصر علیه السلام می‌شود، بحث بیعت است.)

بیعت را معنا و جزئیاتش را بیان می‌کند.

ابوالفضل علیه السلام به چی وفا کردند؟

__ به بیعت. به عهد.

کجا؟

— در عوالم گذشته.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ.»
گردن همه ما این عهد هست. همه بیعت کردیم.

• معنای بیعت چیست؟

معاهده و معاهده را بیعت می‌گویند.

ریشه بیعت چیست؟ بیع.

بیع یعنی فروختن.

من بیعت می‌کنم، یعنی چی را می‌فروشم؟ خودم را!

حواست باشد! این الفاظ خیلی مهم است.

گرچه می‌بینیم در زمانه ما صوفیه چوب حراج به عبارات مقدس ما زده‌اند، اما وقتی که می‌گوییم بیعت از (بَيْع، بایعتُ

به معنی: فروختم) هست، وقتی که من با کسی بیعت می‌کنم، یعنی چی را فروختم؟

یعنی یابن الحسن، چوب حراج به همه زندگی‌ام برایت می‌زنم.

جانم؛ برای شما.

بچه‌ام؛ برای شما.

زندگی‌ام؛ برای شما.

عباس علیه السلام، وفا کرد؛ یعنی چوب حراج به همه دار و ندارش زد.

گفت سه تا برادر دارم، می‌خواهم پرپر شدنشان را در راه تو ببینم، حسین جان.

می‌دانستید جناب قمر منیر بنی‌هاشم علیه السلام یک پسر دارند به نام محمد. که خیلی از کتاب‌های ما از جمله کتاب

فُرْسَانُ الْهَيْجَاءِ نقل کردند که این آقا زاده شهید کربلای ابی عبدالله علیه السلام شدند.

— یک مادر پیر دارم توی مدینه. عصا می‌خواهد. عصایش فدای حسین!

بیعت یعنی این!

وقتی با کسی بیعت می‌کنم یعنی تو ولیّ مطلق منی.

یعنی ناموسم فدایت. جانم فدایت. بابی اَنْتَ وَاُمِّی وَاَنْفَسِی وَاُمَالِی وَاُسْرَتِی وَاَجْمَعِی ما یَتَعَلَّقُ بِی، لَكَ الْفِدَاءُ.
همه را چوب حراج می‌زنم، می‌فروشم.

چه کسی می‌خواهد بخرد؟

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ.» (توبه/۱۱۱)

خدا می‌فرماید من جان و مالتان را می‌خرم، عوضش بهشت می‌دهم.

چه بهشتی!

که فرمودند: خداوند، بهشت و حورالعین و همه زیبایی‌هایی را که ما نمی‌دانیم چیست، رشی از انوار سیدالشهداء علیه السلام خلق کرده است.

✓ لذا نتیجه بیعت با امام زمان می‌شود وصول الی الحسین سلام الله علیهما.

بیعت کردن، حرف کمی نیست.

خدا می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ.» (فتح/۱۰)

پیغمبر من، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، یا کسانی که در غدیر با امیرالمومنین علیه السلام بیعت می‌کنند، إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ! با خدا بیعت می‌کنند.

چرا؟ چون: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.

اگر کسی هم بیعتش را بشکند، عیبی ندارد. اما کسی که پای بیعتش بماند، فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

اینکه پیغمبر اکرم در غدیر فرمودند: «فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی چی را باید برسانند؟ باباها، شرعاً بر شما واجب است که پیغام غدیر را به بچه‌ها بگویید.

• پیغام غدیر چی بود؟

از جمله مطالبی که پیغمبر در غدیر، خیلی تأکید کردند، این است که فرمودند:

از لوازم ایمان این است که: بَايَعُوا عَلِيًّا امیرالمؤمنین، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسین...، یک به یک تا امام عصر علیه السلام را فرمودند.

آن موقع هنوز اهل بیت علیهم السلام به دنیا نیامده بودند. نور وجودشان در این دنیا ظهور و بروز و تجلی نکرده، ولی واجب بود مردم با آنها بیعت کنند.
از لوازم ایمان است.

یک نکته را دقت کنید، خیلی زیباست.
گفتیم بیعت از چی می آید؟ بیع، فروختن.
مثلاً من از شما یک کتابی را خریدم، پول داده‌ام، ولی گفتم فعلاً کتاب پیش شما باشد.
شما شرعاً موظف هستی هر موقع که من کتاب را طلب کردم، آن را بیاوری، تسلیم من کنی.
درست است؟

لذا تا ابی عبدالله علیه السلام نگفتند برو میدان، ابوالفضل نرفت میدان.
لذا تا ابی عبدالله به اصحاب نمی گفتند، نمی رفتند میدان.
چرا؟ چون من اختیار جانم را ندارم. جانم مال شماست امام حسین. هر موقع بگویی، باید بروم.

بیعت چیست؟ آن عهد و میثاق مؤکد.

حالا اصل بیعت با امام، طبق خطبه غدیر، واجب است.

اصل بیعت با تک تک ائمه علیهم السلام واجب است؛ حتی در زمان‌های گذشته.

یعنی بر کسانی که در زمان آقا موسی بن جعفر علیهما السلام بودند، واجب بود که تا با امام عصر ما بیعت می کردند.
لذا شب شهادت حضرت حمزه سلام الله علیه، پیغمبر اکرم ایشان را کنار کشیدند، فرمودند حمزه، تو سیدالشهدائی، شب اول قبر از محبت تو هم می پرسند، اما باید الان با علی بیعت کنی، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین...
تا امام عصر علیهم السلام.

✓ پس بیعت واجب است و منحصرأ باید با امام بیعت کرد.

حالا مثلاً در غدیر می شد بگویند که چون زن‌ها نامحرم هستند و نمی توانند با امیرالمومنین علیه السلام بیعت کنند (به حساب ظاهر)،

(چون ائمه علیهم السلام به احکام عمل می کنند که الگو برای بعد باشند. لذا وقتی که بحث محرم و نامحرم مطرح هست، اولین کسی که به آن عمل می کند، امام و حجت الله است.)

پیغمبر بفرمایند ما به فلان زن وکالت می دهیم، بروید از طرف ما با او بیعت کنید؛ یعنی با ما بیعت کردید.

ولی چنین فرمودند و چنین اجازه‌ای را هم به ما ندادند.

بلکه فرمودند: برای زن‌ها آب بگذارید. مولا این طرف دست در آب بزنند، زن‌ها آن طرف دست در آب، بیعت کنند.

✓ لزوم تجدید بیعت

از جمله اموری که در کتاب مکیال المکارم به آن اشاره شده، و در دعای بعد از نماز صبح (اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمان...) هم می‌خوانیم، تجدید بیعت است.

اینکه مستحب است دست راست را روی دست چپ خودت بگذاری و بگویی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً فِي رَقَبَتِي.

در دعای عهد هم می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أُزُولُ أَبَدًا.

علاوه بر اینکه هر روز باید با امام بیعت کرد، روز جمعه به صورت مخصوص باید بیعت کنیم.

چون اولین باری که ما در عالم ذر با امام و حجت الله بیعت کردیم، روز جمعه بود.

لذا فرمودند هر جمعه که می‌شود خدا همه ملائکه را به خط می‌کند، می‌گوید با حجت بن الحسن علیه السلام دوباره بیعت کنید.

در کتاب آداب الجمعات، مرحوم فقیه احمدآبادی، دعایی نقل کرده است از امام سجاد علیه السلام که روز جمعه که می‌شود، أن الملائكة يجتمعون في كل جمعة في البيت المعمور و يُجدِّدون عهد ولاية الائمه عليهم السلام.

تا حالا هرچه گفتیم، درباره بیعتی بود که ما با اماممان کرده‌ایم.

حالا باید به این بیعت، وفا کنیم.

• وفا چگونه است؟

✓ یعنی کم کاری نکنم.

در زیارت اباالفضل علیه السلام می‌خوانیم: «مِمَّنْ وَفَى بَبَيْعَتِهِ.» آقا، تو وفای به این بیعت کردی.

✓ نکته دیگری که در وفا هست، استقامت است.

کسی که یکبار برای امام یک کاری کرد، اما تا آخرش نرفت، به او نمی‌گویند وفادار به امام است.

بلکه استقامت در وفا نهفته است.

این مطلب خیلی ترسناک است.

کسانی که با امام حسین علیه السلام در کربلا بودند، امام حسین را هم دیدند، تا کشته شدن حضرت را هم دیدند، اما

امام را یاری نکردند! مثل ضحاک بن عبدالله مشرقی.

یک رفیق بد بین چی کار می‌کند!

مالک بن نصر ارحبی، رفیق بد ضحاک بن عبدالله بود.

ضحاک تا شهادت شهزاده علی اصغر علیه السلام را هم دید، با امام حسین هم بود، اما رها کرد، رفت.

یا عبدالرحمان انصاری، آدم درست‌کاری بود. با امام بود. از اصحاب پیغمبر بود. در کربلا به شهادت رسید. اما یک

غلامی داشت که روز عاشورا گفت: لَمَّا رَأَيْتُ الشَّهَدَاءَ سَرَى عَلَيَّ الرَّمَالُ، رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ وَ الشَّهَدَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلَ

بَيْتِهِ... دِیدم ابی عبدالله و اصحاب و اهل بیت، عین قربانی روی زمین افتادند. فَرَرْتُ وَ نَجَوْتُ بِنَفْسِي! من فرار کردم و

خودم را نجات دادم!

✓ وفای به عهد!

از هر طرف که رفتم، جز حیرتم نیفزود / زنهار از این بیابان، این راه بی‌نهایت

خدایا به ما رحم کن!

طُریحی نقل کرده است در کربلا یک عده بودند از اصحاب پیغمبر اکرم، اینها دیده بودند که پیغمبر سجده نماز را

طولانی کردند، که حسینشان نیفتد زمین. حتی از همین فاصله دو، سه وجبی، روی فرش، نخورد زمین.

مگر چیزی‌شان می‌شد؟

ما سجده بودیم، ده بار بچه‌مان روی کمرمان آمد، بلند شدیم، افتاد، خندید و دوید رفت. اتفاقی نیفتاد.

اما حسین از هیچ فاصله‌ای نباید به زمین بیفتد!

اصحاب پیامبر این صحنه را دیده بودند.

طُریحی می‌گوید خیلی از این اصحاب، روز عاشورا روی تپه‌های اطراف کربلا ایستاده بودند، دیدند:

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد...

(راست راستی الهی برایت بمیریم حسین جان!)

این اصحاب دیدند این صحنه‌ها را؛ اما چی کار می‌کردند؟ گریه می‌کردند! می‌گفتند: آخ افتاد. وای کاش نیفتاده بود.
خب بی‌غیرت! دارند می‌زنند دخترش را! برو جلو کمک کن.
وفا نکردند!

وفا یعنی تا آخرش همراهش بیایی.

یعنی کم نگذاری.

یعنی کوتاه نیایی.

به چی خودم دارم می‌نازم؟!

وَمِنْهُمْ مُسْتَقَرٌّ وَمِنْهُمْ مُسْتَوْدِعٌ.

خیلی‌ها ملک طلقشان است! خیلی‌ها هم خود اهل بیت فرمودند که محبت ما توی دلشان اجاره‌ای است.

فرمودند: «مَنْ أَدْمَنَ مُحِبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أْبْوَابِهَا.»

همه ما دوست داریم یا امیرالمومنین. خیلی دوستان داریم. سلول‌هایمان دوستان دارند. ولی اهل بیت فرمودند: کسی

که اِدمان کند محبت ما را، یعنی همیشه دوستان داشته باشد، بهشتی است.

خدمت‌گزار خوب نبودم برای تو / خدمت‌گزار خوب نیاری به جای من

تحملم کنید آقا.

گفتم آقا، مگر می‌شود کسی همیشه دوستان نداشته باشد؟

فرمودند: وقت گناه، محبت ما از دلتان می‌رود.

دشمن آمد پیش امام صادق علیه السلام، گفت چی می‌فرمایید شما که می‌گویید: شیعیان و موالیان ما گناه نمی‌کنند؟!

(خیلی بر امام سخت می‌گذرد که کسی که توی این خط و حلقه نیست، بیاید بگوید موالیان شما گناه می‌کنند!)

حضرت محکم فرمودند: بله! موالیان ما گناه نمی‌کنند.

گفت آقا، من دیده‌ام گناه می‌کنند! من شهادت می‌دهم. شاهد هم می‌آورم که خودم دیدم موالیانتان گناه می‌کنند.

حضرت سرشان را پایین انداختند، فرمودند: موقع گناه، ولایت ما از دلشان گرفته می‌شود.

گفت اگر آن موقع بمیرند، چی؟

فرمودند: بر غیر ولایت ما از دنیا رفتند.

هزار بار زبانم لال از گفتن این حرف‌ها.

همه سرمایه ما محبت شماست.

«مَنْ أَدَمَّنَ مُحِبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أْبْوَابِهَا.»

کسی که همیشه ما را بدارد، همه درهای بهشت برایش باز می‌شود.

می‌گویم ابوالفضل، عموی رقیه‌ی حسین، تو وفای به عهدهت کردی! تیر توی چشمت بود، بدنت را ریز ریز کرده بودند،

ولی باز حواست به این بود که خوابیده نباشی، امام تو نشسته باشند.

زور می‌زد خودش را بلند کند...

— عباسم، نه دستی داری، نه پایی داری، نه چشمی داری. سر که چی عرض کنم.. متلاشی شده...

عرضه داشت: آقا، سابقه نداشته در محضر شما اینطور باشم. مادرم اینطور به من یاد نداده که وقتی شما نشستید، من

خوابیده باشم.

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا.» (جن/۱۶)

امشب این را از باب الحوائج بخواهیم...

هرچی خواستیم، دادند. مریض‌هایمان را شفا دادند، گره مالی‌مان را باز کردند، خراب‌کاری‌هایمان را درست کردند،

جمع کردند.

پسر ام البنین سلام الله علیهما اداره‌مان کرد. یک عمر اداره‌مان کرد ابوالفضل.

جانم فدای مادرت ام البنین. یک عمر اداره‌مان کردی، این را هم امشب از تو می‌خواهیم:

یا باب الحوائج، یا أخو زینب، عموی سه ساله‌ی حسین، می‌دانم باب الحوائج هستید و به ما می‌دهید.

استقامت در مسیر ولایت را به ما بده.

عالم بلرزد، اما تو نلرزی! در خط محبت و ولایت و برائت.

یا ابوالفضل، توقع داریم به ما بدهی آقا.

مگر خدا نگفت من تقدیرم را عوض می‌کنم، ولی باب الحوائج بودن تو را عوض نمی‌کنم؟

(شب اول تعریف کردم ماجرایش را.)

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ...» (جن/۱۶)

الله اکبر از این جمله! آیه قرآن است. می‌فرماید اومدی، محکم، مستقیم، بایست! نلرز! پشتت حرف می‌زنند، تهمت می‌زنند، ولی سینه‌ات را جلو بده، نترس، بگو:

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک / یا بن الحسن، آقا جان، گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک!

زهری شیر شود پاره به دل‌داری دل / اسدالله گر آید به هواداری دل

✓ محکم باش در این مسیر!

حالا اگر محکم ایستادی، اگر نلرزیدی، اگر دنیا پشت سرت حرف زدند، گفتی یا صاحب الزمان، خودت را عشق است؛ چی می‌شود؟

«... لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا.» (جن/۱۶)

خدا می‌فرماید تو محکم بایست، من خدا برایت چی کار می‌کنم؟ لَأَسْقِيَنَّهُمْ.

یک موقع یک آبی می‌دهند، می‌گویند خودت بخور، اما خدا می‌گوید نه، من به تو می‌خورانم.

چه چیزی را؟ ماء غدق را. یعنی آب زیاد.

برویم روایات را نگاه کنیم.

• به کسی که در راه ولایت محکم بایستد، چی می‌دهند؟

فرمودند: به کسی که در راه ولایت امامش محکم باشد، ماء غدق می‌دهند.

• ماء غدق چیست؟

علماً يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْإِثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.

توی راه ولایت بایستی، خودش سینه‌ات را باز می‌کند، علومی را توی سینه‌ات می‌ریزد.

مگر میثم نبود؟ مگر حبیب نبود؟

حالا این حدیث امام سجاد علیه السلام را می‌فهمی که فرمودند: «إِنَّ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ زَقَّ الْعِلْمَ زَقًّا.»

پرنده مادر، آب و دانه برمی‌دارد، توی سنگدان، می‌آید توی لانه، در دهان بچه‌اش می‌گذارد. به جوجه‌اش می‌خوراند.

می‌گویند زَقَّه. یعنی به او خوراند.

امام سجاد علیه السلام فرمودند به همین صورت بابای ما مرتضی علی علیه السلام علم اولین و آخرین را به ابوالفضل

علیه السلام نوشاند و در دل او ریخت.

چرا؟

چون «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن/۱۶)
آیه قرآن است.

وَالْوَفَاءُ وَالنَّصِيحَةُ!

چون محکم ایستاد پای امامش.

تا زمین نخورد، عَلم نیفتاد زمین. آخرش هم غصه‌اش فقط یک چیز بود:
بدنم را به سوی خیمه طفلان نبرید.

الهی خیر ببیند هر کسی ما را با شما آشنا کرد، یا ابوالفضل!

ای مادرِ پر ز شور و احساس / وی طعنه زده به دُرّ و الماس

تو دست مرا گذاشتی در / دستان گره‌گشای عباس!

امشب بعد از این جلسه، اگر مادرت در دنیاست، مخصوص به او زنگ بزن، یا سر بزن، بگو ممنونم مرا با ابوالفضل
علیه السلام آشنا کردی.

اگر نیست، در این روضه سهیمش کن، بگو الهی سر سفره ام البنین بنشینی که مرا سر سفره ابوالفضل سلام الله علیهما
نشانندی.

خیلی حرف دارم برای وفاء.

وَالْوَفَاءُ، یعنی استقامت در همه عمر.

از هر عبارتش عصمت فهمیده می‌شود.

✓ کسی که همه عمرش به بیعتی که با امام کرده است، وفادار باشد، یعنی عصمت دارد.

عرض کردیم یک عصمت کبری داریم که برای ۱۴ معصوم است.

یک عصمت الزامی داریم که برای انبیاء است. چون پیغمبر هستند، باید معصوم در دریافت و تبلیغ وحی باشند.

یک عصمت داریم که عصمت ثبوتی است. یعنی در تمام حیات، جز کاری که مورد رضایت خدا و حجت اوست، از
آنها سر نزنند.

و قمر بنی هاشم علیه السلام، مصداق اتمّ این عصمت است.

چرا؟ چون وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ!

وَالنَّصِيحَةِ!

ما نصیحت را معمولاً چی معنا می کنیم؟

_ موعظه کردن، خیرخواهی کردن.

ولی معنایش این نیست.

جای دیگری در زیارت حضرت ابوالفضل می خوانیم و شهادت می دهیم که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَّغْتَ فِي النَّصِيحَةِ.» نه که فقط «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ»، این برای اول زیارت است. کلاس اول است. جلوتر که می روی، می گویند: «قَدْ بَالَّغْتَ فِي النَّصِيحَةِ!» اصلاً شما حق نصیحت را ادا کردی!

• معنای نصیحت چیست؟

باز باید برویم سراغ لغت:

یک موقع خیر کسی را خالص می خواهی، بدون اینکه خودت را در نظر بگیری! فقط خیر او را می خواهی، خودت را در نظر نمی گیری. اینجا می گویند تو نصیحت کردی. یعنی خیر او را خواستی، هر چند به ضرر خودت تمام شود. مهم این است که حال او خوب باشد.

در کتاب مکیال المکارم، باب سی و هشتم می گوید امام زمان سلام الله علیه یک سری وظایف بر دوش ما محول کردند.

✓ از جمله وظایف ما: النَّصِيحَةُ لَهُ است. یعنی برای امامان خیر بخواهیم.

یک خیرخواهی انحصاری که در آن من، مَنِيَّت و مصلحت اندیشی برای خودم نباشد.

در غسل به هر حال نیش زنبور، پر و بال زنبور و آشغال هست. به عسلی که از توی صافی رد می کنند، مصفاً و زلال می شود، می گویند غسل ناصح. یعنی غسل خالص. دیگر هیچ چیز در آن نیست.

نصیحت را باید یک شب گفت، تسلیم را باید یک شب گفت. برای هر کدام از این ها یک شب هم کم است، ولی وقت ما کم است و فضائل ابوالفضل علیه السلام زیاد.

کتاب فضلش را آب بحر کافی نیست / که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

چند تا روایت بخوانم.

در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام این روایت آمده که حضرت می‌فرماید:

«مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يُجَاهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَالنَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.»

دلت می‌خواهد آن بالا بالاها کنار امیرالمومنین علیه السلام باشی برای همیشه؟

فرمودند اگر خدا یک چیزی از تو ببیند، این کار را برایت انجام می‌دهد.

چی؟

اگر خدا در تو ببیند يُجَاهِدُ نَفْسَهُ. داری تلاشت را می‌کنی که مطیع امامت باشی و هر کاری که می‌خواهی کنی خیر او

را در آن کار در نظر می‌گیری، که آیا این کار من فایده‌ای برای مکتب امامم، خط امامم، رضایت امامم، دارد یا ندارد؟

اینجا شیطان جولان می‌دهد، جولان دادنی!

می‌بینیم کاری می‌کند که کارهای درست ما بوی امام نداشته باشد.

روضة خواندن مقدس است، ولی یک کاری می‌کند که دیگر در این هم خیرخواهی امام مد نظرم نباشد. دنیا بیاید!

اغراض دنیوی بیاید!

مجلس رفتن همین‌طور.

دم زدن از ابوالفضل که خیلی خوب است، می‌آید یک کاری می‌کند که بیایم ده شب از ابوالفضل علیه السلام بگویم، اما

نیتم فقط این باشد که گره کور زندگی‌ام باز شود.

بد نیست، ریا نیست، ولی نصیحت برای امام نیست.

✓ نصیحت یعنی من توی کاری که دارم می‌کنم، هیچ چیزی مد نظرم نباشد، مگر خیر امامم!

مگر اینکه الان امامم دوست دارد از عمویش ابوالفضل علیه السلام بگویم.

اگر شبانه‌روز خودم را عادت بدهم و مراقبت داشته باشم که در هر کاری که می‌خواهم انجام بدهم، منحصرأً خیر امامم

را لحاظ کنم، فرمودند: اگر چهل روز این کار را کنی، فانفجرت من قلبه ینابیع الحکمة. چشمه حکمت بر دلت می‌جوشد

و بر زبانت جاری می‌شود.

یک روایت هست، خیلی عجیب است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خواندند. (مسجد خیف در منا هست.) پیغمبر این خطبه را خواندند، بعد امام صادق علیه السلام فرمایش پیغمبر را شرح دادند. فرمودند: «ثَلَاثٌ لَا يُعِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ...»

سه تا چیز است که دل مسلمان درست و حساسی به این سه تا خیانت نمی‌کند:

۱. إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ

۲. وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ

۳. وَ اللَّزُومُ لِحِمَاةِهِمْ

بعد امام صادق علیه السلام شرح دادند که هر کدام از این جملات چه معنایی دارد.

(الان عرض ما درباره دومی است.)

النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ که وظیفه ما نسبت به امامان هست، یعنی چی؟ فرمودند:

مُؤَالَاتُهُمْ. یعنی او را دوست داشته باشیم.

و طَاعَتُهُمْ. اطاعتش کنیم و در این اطاعت فقط خیر او را لحاظ کنیم.

من کربلا که می‌روم، بعضی وقت‌ها خدا می‌داند یک‌دفعه از خودم خجالت می‌کشم. می‌بینم در همه دعاها ایمان خودخواهی است.

خودم توی تنهایی‌ام خجالت می‌کشم، می‌گویم ببین حتی مثلاً روی منبر چی می‌گوییم:

تا نیایی، گره از کار بشر و نشود.

خاک توی سر من... بیاید که گره از کار بشر و بشود؟!

من چه می‌دانم که او گره‌اش، غصه‌اش، تنهایی‌اش، اضطرابش، درد دلش الان به کجا رسیده است؟!

می‌گویم تو بیا که گره من باز شود. تو بیا که دینم حفظ شود. تازه اینها خوب است دارم عرض می‌کنم. اما کمی بیاییم

بالا تر، بگوییم:

ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا!

من را ز من بگیر، خودت را به من بده.

شما حالت چطوره؟ شما چه غصه‌ای در دلتان است؟

در کتاب مکیال المکارم، در بحث النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ، یک جمله طلایی می‌آورد، که من این جمله را الان برای شما می‌خوانم، صدا ضبط می‌شود، بعداً شاید ارزش داشته باشد ده بار همین یک جمله را گوش کنیم. یا برویم مکیال المکارم را باز کنیم، یک روز روی همین یک بخش فکر کنیم.

الان من یک چیزی بگویم بروم، صبح یادم برود، چی گفتم؛ شما یادت برود چی شنیدی که فایده ندارد. باید یک کاری کنیم که کمی از غیبت و غربت او کم کند.

صاحب مکیال المکارم می‌فرماید: اَعْلَمُ، أَنَّ النَّاصِحَ لِلْإِمَامِ...، بدان کسی که ناصح امام زمانش است، (به آن معنایی که عرض کردم علی ما ذَكَرْنَا وَبَيَّنَّا فِي هَذَا الْمَقَامِ)، چهار تا ویژگی دارد:

✓ ویژگی‌های ناصح امام

۱. مَنْ يُرَاقِبُ حَالَهُ.

همه‌اش مراقب حالش است.

— الان این کار من برای او بود؟

حتی نماز که خواندم برای این بود که نگاهم کند، بگوید ماشاءالله، گریه‌کن‌های جَدِّم حسین، نمازخوان هستند. از آنها راضی هستیم.

دست به سر بچه‌ام کشیدم، که این بچه بزرگ شود، یک خدمتی به حجت بن الحسن کند.

من یراقب حاله؛ ویژگی کسی که ناصح امامه این است.

(گوشه ذهنت باشد، ما داریم شرح زیارت اباالفضل علیه السلام می‌گوییم. ما می‌خواهیم بگوییم النَّصِيحَةُ که در وجود اباالفضل علیه السلام است، یعنی چی.)

۲. يُوَاطِبُ أَعْمَالَهُ.

یعنی استمرار در خیرخواهی.

نه اینکه امشب جوّ مرا بگیرد، سه روز نشئه باشم، بگویم در راه محبت و ولایتشان قدم بردارم، اما محرم تمام شد، لباس مشکی درآمد، انگار نه انگار که من یک امام غریب ۱۱۹۰ سال تنها دارم.

استمرار داشته باشد.

۳. بِحَيْثُ تَكُونُ أَعْمَالُهُ وَنِيَاتُهُ الرَّاجِعَةُ إِلَى إِمَامِهِ خَالِصَةً عَمَّا يَسُوءُ أَمَامَهُ وَ يَهْتِكُ أَحْتَرَامَهُ.

هر کاری که می‌خواهم بکنم حواسم باشد بگوید نکند این کارم موجب اندوه امامم و هتک احترام امامم می‌شود.
هتک احترام؟

بله.

یک پارچه سبز به ضریح امام حسین علیه السلام کشیدی، خداوکیلی اگر این پارچه یک جای بد بیفتد، زیر دست و پا باشد، نمی‌گویی احترام دارد، نباید هتک بشود این پارچه؟
تربت امام حسین، خاک است. خدایی نکرده قبر مبارک سیدالشهداء علیه السلام بشکند، زیر دست و پا بیفتد، نمی‌گویی هتک احترام شده است؟

حرمت پارچه مشکی که به ضریح کشیدی، خیلی بیشتر است؟ یا خودت که آوردی توی مجلس امام حسین، کنار ضریح امام حسین علیه السلام؟ یا چشمی که برای عزای سیدالشهداء گریه کرده است؟
وقتی این چشم آلوده شود به صحنه‌ای که تعارض با این اشک داشته باشد، یعنی من هتک حرمت کردم!

۴. و يُلاحِظُ فی کلِّ مقامٍ ما هو الخیرُ لِمولاه.

در هر چیزی ببینیم خیر امام من، خیر ظهورش، خیر فرجش، خیر این دستگاه و این مکتب، در کدام کار من است؟
الان خانه هم بخواهم بخرم، به این نگاه می‌کنم که کدامش بیشتر مرا به امامم نزدیک می‌کند.
یک‌جوری هر کارم را به امامم نسبت می‌دهم.

حالا می‌گویند این چهار تا ویژگی که برای ناصح امام است، حاصل نمی‌شود مگر با چهار راه:

• چطور ناصح امام شوم؟

۱. محاسبه و مراقبت نفس

امشب بعد از جلسه بنشینم فکر کنم، رفتم غرق توی این دنیا شدم، حواسم بود که من با او عهد بسته‌ام؟!

۲. مداومت بر محاسبه نفس

۳. البصيرة فی الدین

باید دینم را بشناسم. وگرنه یک موقعی فکر می‌کنم فلان کار مرا به امامم نزدیک می‌کند، در حالی که دارد از امامم دورم می‌کند. کما اینکه امروز بازارش توی دنیا داغ است.

۴. مُجالسةُ اهل التقوا و الیقین و مُجانبةُ عَن المُرتابین و الفاسقین

برای رسیدن به اینکه اهل مُناصحه و خیرخواهی نسبت به امام زمانم باشم، نباید با هرکسی بنشینم. این خیلی مهم است. اطرافم را هَرَس کنم. درخت وقتی که شاخه‌اش خیلی زیاد بشود، بالا نمی‌رود. یک غیبت کافی است که نخواهم دیگر کنار کسی بنشینم.

اگر کسی اهل فسق است، اهل ریب است، اهل بی‌توجهی نسبت به امام است، از او دوری کنم.

با بدان کم نشین که صحبت بد / گرچه پاکی، تو را پلید کند

آفتاب به این بزرگی را / لکهای ابر ناپدید کند

هم‌نشین تو از تو به باید / تا تو را عقل و دین بیفزاید

و اِنْ لَمْ یَجِدْ...

دی شیخ با چراغ، همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

آقا، ما گشتیم نبود. چی‌کار کنیم؟

مرحوم صاحب مکیال المکارم می‌گوید: و اِنْ لَمْ یَجِدْ مَنْ یُجَالِسُهُ مِنْ وَصَفَنَاهُ اخْتَفَى فِی الْبُیُوتِ وَلاَ یُزَامُ السَّکُوتَ.

اگر آدم حسابی پیدا نکردی که همراه او بنشینی یاد امام زمان بیفتی، توی خانه‌ات بنشین. سکوت کن. هرجا نرو.

بعد می‌گویی اگر توی خانه‌ات هم نمی‌توانی بنشینی...

به هر حال باید واقعی حرف زد. درب مغازه باید بروم. می‌آیند، می‌روند. چی‌کار کنم؟

می‌گوید: و اِنْ لَمْ یَجِدْ بُدْأً مِنْ مُجَالِسَةِ مَنْ لَا یَنْبَغِیْ مُجَالِسَتُهُ اِکْتَفَى بِقَدْرِ الضَّرُورَةِ.

اگر دیدی چاره‌ای نداری، به ضرورت اکتفا کن!

اینها راه‌هایی است که تو را به خیرخواهی نسبت به امامت می‌رساند.

خیرخواهی یعنی چی؟ یعنی من فقط او را لحاظ کنم و لا غیر.

خانوادگی همین‌طور بودند...

گفت بشیر، چرا لباس سیاه تنت است؟

من از بهر حسین در سوز و تابم / تو از عباس می‌گویی جوابم؟

یعنی انقدر خودم را نبینم، بچه‌ام را هم نبینم.

چهار تا پسر داشته که یکی از آنها ابوالفضل علیه السلام است.

نمی‌دانم توی این مسئله دقت کردی یا نه؟

بشیر بن جذلم اولش گفت: بی‌بی جان، عون شما را کشتند. جعفرتان را هم کشتند. عبدالله شما را هم کشتند.

توقع داشت بی‌بی ام‌البنین سلام الله علیها گریه کنند.

اما نکردند. لذا برای اباالفضل علیه السلام کمی سوز را بیشتر کرد. روضه خواند. گفت عباس شما را بین دو نهر آب با

لب تشنه کشتند. چرا گریه نمی‌کنی ام‌البنین؟!

فرمود: ما الخبر عن الحسین علیه السلام؟ حسینم چگونه؟

این می‌شود: والنَّصِيحَةُ!

یعنی فقط او را دیدی! فقط او را خواستی!

و چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی

وقتی که اباالفضل علیه السلام، فقط امام حسین علیه السلام را خواست، امام حسین هم یک کاری می‌کنند که:

ای که حاجت ز حسین می‌طلبی، دقت کن / پرچم شاه به سمت حرم عباس است!

می‌شود باب الحسین علیه السلام!

مرحوم مظفر آورده است. می‌گوید کسی بود توی مسجد صَبَّاحِ نجف، به نام شیخ جاسم، بسیار ادیب، روضه‌خوان، با

تقوا، اهل ورع و راستگو.

او تعریف کرد که کسی در بغداد و کاظمین بود، خیلی آدم متموّل و پول‌داری بود. پولش را هم توی راه امام حسین

علیه السلام خرج می‌کرد. کربلا می‌آمد، ده نفر را هم با خودش می‌آورد. به آنها جا می‌داد، مرکب می‌داد، غذا می‌داد،

مجلس می‌گرفت.

کار روزگار است دیگر. امتحان دنیا است. این آقا یک دفعه ورشکست کرد.

شد ایام زیارت، گفت آقا جان، من فقط وقتی پول‌دار بودم که زائر نمی‌آوردم! شده گدایی کنم، برایت زائر می‌آورم

حسین جان.

افتاد به قرض کردن.

کسی که تاجر اول بغداد و کاظمین است، افتاد از خُرده تاجرها پول قرض بگیرد.

ده نفر را آورد، گفت امسال هم شما را کربلا می‌برم.

آوردشان کربلا، ولی وقتی رسید توی حرم ابی‌عبدالله علیه السلام، دلش گرفت. گفت: جئتُ أَسْعَى اليك من غير زادٍ...

ابی عبدالله، هر موقع می‌آمد، زاد و توشه پر از درهم و دینار بود. قاصِرُ الْخُطُوِ یَحْمِلُ الْآلَامَا. اما الان فقط درد با خودم آوردم برای حسین جان.

لَمْ یَسَعْ لِلْحِیَاءِ عِنْدَكَ نُطْقًا. ولی آقا خجالت می‌کشم. تو تشنه‌ای، من بیایم از تو پول بخواهم؟ خجالت می‌کشم دردم را بگویم آقا جان.

رَبُّمَا یَمْنَعُ الْحِیَاءُ کَلَامَا. به شما نمی‌گویم، می‌روم به یک نفر دیگر می‌گویم.

صاف آمد حرم ابوالفضل علیه السلام، گفت:

ابوالفضل، تو باب الحسینی! ۱۳۳ ابجد باب الحسین، ۱۳۳ ابجد ابوالفضل العباس است.

گفت: انتَ البابُ لِلسَّبْطِ مِثْلَمَا / أَبُوكَ عَلِیٌّ كَانَ بَابٌ لِأَحْمَدِ

آمد جلوی ضریح ابوالفضل العباس علیه السلام، گفت مگر پسر مرتضی علی نیستی؟ مگر بابایت مرتضی علی، باب پیامبر صلوات الله علیهما نبود؟ «أَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا». پس شما هم باب الحسینی.

آن دردها که از همه پوشیده داشتیم / تنها در این حرم به تو گفتم که محرمی

خودت می‌دانی دردم چیست.

می‌گوید حرفم تمام نشده بود، دیدم یک آقایی آمد کنارم، یک کیسه سنگینی داد و رفت.

هرچی رفتم پشت سرش، او را ندیدم.

کیسه را باز کردم، دیدم به اندازه‌ای که همه بدهی‌هایم را بدهم، به اندازه‌ای که تا آن روز خرج کرده‌ام برای زائرین کربلا، همان موقع ابوالفضل العباس علیه السلام به من دادند.

ای حرمت، قبله‌ی حاجت ما!

دلت تنگ شده برای حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام؟

آقا، همه دلشان لک می‌زد برای ابوالفضل علیه السلام.

بی‌انصافی است ما دیشب از دلتنگی سه ساله‌شان برای ابوالفضل علیه السلام گفتیم، ولی یکی دیگر هست که خیلی دلش تنگ است. بد است که ما از او نگوییم. چون او زودتر از همه از عمویش جدا شد.

وقتی ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند همه جمع کنید، از مدینه برویم، همه با عمویشان ابوالفضل رفتند. او یک نفر ماند.

رفقا، دردمندها، چند سال است خدا به من توفیق داده، چنین رزقی نصیبم شده است که توی گره‌های کورم درب خانه

فاطمه صغری سلام الله علیها می‌روم.

مریض بودند.

الهی هیچ مریضی تو را از روضه نیاندازد.

فکر کن خدا نکرده، زبانم لال، صدا بلند شود: الا یا اهل العالم، نتوانی از جایت بلند شوی.

درد است!

اصلاً من حس می‌کنم به فراق مبتلا شده‌ها زیاد برای فاطمه صغری سلام الله علیها باید گریه کنند.

ما کم رزق گریه بر این دختر نازدانه را داشتیم.

آخ که چه دختری!

حضرت رقیه سلام الله علیها آمدند کربلا. مادر نداشتند. مادرشان ام اسحاق بود.

بزرگ عالم هستند، ولی از حیث سن، حضرت رقیه سلام الله علیها خواهر کوچک‌تر فاطمه صغری هستند.

_ داداش علی اکبر، شما هم رفتی؟ عمو ابوالفضل کجا می‌روید؟

(الهی نبینی اربعین شهر خلوت است، همه رفتند کربلا. دلت هُری می‌ریزد.)

فکر کن تا شب قبل، خانه پر از صدای علی اکبر و قاسم و ابوالفضل علیهم السلام است، شب بعد سوت و کور.

چرا نرفتند؟ مریض بودند. تب داشتند.

و امام هرچه می‌کنند دستور خداست. گویی می‌خواهند این مصیبت به حدّ اعلا برسد که جگر من و شما آتش بگیرد

و مضطّرانه بر فرج منتقم دعا کنیم.

همه دلشان تنگ بود؛ ولی می‌توانم بگویم فاطمه صغری بیشتر.

رفقا، زیاد عریضه بنویسید برای امام زمان سلام الله علیه.

تا دلت تنگ می‌شود، بردار بنویس: بیا یا بن الحسن، دورت بگردم. بنویس. قربان صدقه‌اش برو. دورش بگرد. با او

حرف بزن.

چرا؟ چون فاطمه صغری سلام الله علیها دلش که پر از درد بود، عریضه می‌نوشت.

می‌نوشت: بابا، تو کجا هستی؟ از من تو جدا هستی!

می‌نوشت و گریه می‌کرد.

وای، یک چیزی که دل را خیلی می‌سوزاند، می‌دانی چی بود؟

درب ورودی خانه که وارد می‌شوند، دهلیز است، بعد بیرونی، بعد اندرونی. نوشتند جا یش را دقیقا پشت درب خانه انداخته بود که اگر یک موقع در باز شد، عمو ابوالفضل آمد، اولین نفر او را بغل کند.

حالا فهمیدی چرا وقتی سر را توی خرابه آوردند، اول جلوی سه ساله گذاشتند؟ او هم درب خرابه نشسته بود.

دختر همین است، داداش!

گریه می‌کرد! چه گریه‌ای!

گریه اثر دارد. گریه اثر دارد، رفقا. بعد از گریه، فرج است، ان شاءالله.

یک کسی از جلوی در رد می‌شد، پرسید صدا ناله کیست؟

گفتند ابی‌عبدالله علیه السلام رفته عراق، همه را هم برده است. یک دختر مریض داشته، اینجا پیش ام سلمه مانده است.

گفت خب منم می‌خواهم بروم عراق. بگذار در بزنم ببینم اگر پیغامی، کاری دارد، ببرم. آخر گریه‌اش بدجور دل را می‌سوزاند.

(بلدی یک‌جور گریه کنی که دل ملائکه الله به رحم بیاید؟)

در زد. این دختر با هزار شوق در را باز کرد. اما سرش را پایین انداخت:

— تو کی هستی که در خانه ما را می‌زنی؟ دیگر بعد از عمویم کسی اینجا در نمی‌زند.

+ شنیدم به فراق مبتلایی. می‌خواهم بروم عراق. اگر پدرت را دیدم، پیغامی داری ببرم؟ گفت بله که دارم:

هزار نامه نوشتم که دوستش دارم / عریضه‌های ضعیفان همیشه تکراری‌ست

بیا نامه‌های مرا هم ببر.

نامه‌ها را آورد.

از دل سوخته‌اش آدرس پرسید. تا فهمید ابی‌عبدالله کربلا هستند، آمد کربلا. ولی کی رسید؟

(دو خط ناحیه برایت بخوانم.)

وقتی رسید کربلا، دید:

وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ. اربابتان توی گرد و غبار جنگ فرو رفته بود.
وَمُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، فَأَحْذَرُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ.

مردم! از هر طرف اربابمان را محاصره کرده بودند. جای یک نفس نگذاشتند برای ابی عبدالله علیه السلام. شمشیر پشت شمشیر.

وسط گرد و غبار، تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ. با گوشه چشم خیمه‌ها را نگاه می‌کرد، دید یک غریبه رفت سمت خیمه..

— کی هستی سمت خیمه خواهرم رفتی؟!

آمد سمت خیمه، فرمود: مرد عرب! اینجا چی کار می‌کنی؟

گفت داشتم از مدینه رد می‌شدم، صدای گریه شنیدم. دختری گفت بابایم رفته کربلا..

من ای صبا، ره رفتن به کوی دوست ندانم / تو می‌روی به سلامت، سلام ما برسان
نامه را داد.

ابی عبدالله علیه السلام غرق خون، مخدّرات دور ارباب حلقه زدند، شروع کردند به خواندن نامه:

السلام عليك يا ابتاه. انا الصَّغِيرَةُ، انا فاطمة الصغری، قلبی مشتاق الی رؤیتک یا أَبَ، فَأَقْبَلْ نِيَابَةَ مِنِّي عَمِّي الْعَبَّاسَ.

از طرف من پیشانی عمویم ابوالفضل را ببوس، بابا.

تا این جمله را گفت، همه برگشتند کنار نهر علقمه را دیدند..

از بس که زخم ضرب عمودش عمیق بود..

— از داداش علی اصغرم چه خبر؟

دیدند صدای گریه رباب بلند شد...

چه آتشی زد به دل این خانواده.

صدای گریه قطع نشد.

یک روزی نشسته بود توی خانه گریه می‌کرد:

جواب نامه پدرم را کسی نیاورد.

دید بوی بابایش می‌آید..

(یابن الحسن، ده شب اینجا از عمو جانتان ابوالفضل دم می‌زنیم، می‌خواهیم بوی شما را استشمام کنیم.)

دور و بر را نگاه کرد:

بوی پدرم از کجا می آید؟

دید یک پرنده روی دیوار خانه نشسته، غرق خون است..

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تنعاه و یلک یا غُرَابُ

قال الامام، فَقُلْتُ مَنْ؟ قال الموفق للصواب

إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ بَيْنَ الْأُسْنَةِ وَالضَّرَابِ

پرنده خبر داد. ولی دیدی کسی که عزیز از دست می دهد، هنوز امید دارد. تا لحد آخر را هم می چینند، امید دارد که عزیزم برمی گردد.

امید داشت!

تا وقتی کاروان آمد مدینه..

کی می تواند به او خبر بدهد بگوید پدر از دست دادی؟

فقط گفتند کاروان دارد برمی گردد.

گشت بهترین لباسش را انتخاب کرد.

مگر توی خرابه است که فقط لباس پاره پیدا بشود؟

خدا می داند توی ذهن خودش به چی فکر می کرد..

_ الان عمویم اباالفضل منو بغل می کنند. داداش علی اکبرم می آیند.

آمد سمت قبر پیغمبر، دید محشر کبری به پا شده..

چکیده اشک به دامن ز دیده ی ترشان / نشسته گرد یتیمی به صورت و سرشان همه ضجه می زنند.

دختر چپ و راست را نگاه می کند..

گهی به گریه سوی این و آن نظر می کرد / گهی تفحص و بی تابي پدر می کرد

گهی به گریه به آن بی کسان دشت بلا / خطاب کرد که ای خانواده ی زهرا

کجاست شمع شبستان سید ثقلین؟ / چه شد مرا پدر مهربان، امام حسین؟

دید یک بانویی بیشتر از همه گریه می کنند. گوشه لباس علیا مخدره را گرفت:

_ بگو ببینم بابایم حسین کجاست؟

بانو چادر را کنار زدند، عملی جواب دادند. یک پیراهن غرق خون درآوردند.
_ خانم، شما کی هستی که پیراهن غرق به خون پدرم را دست گرفتی؟!
+ دختر برادرم، حق داری عمهات زینب را شناسی. عبدالله هم منو شناخت.
خودم دیدم ز بالای بلندی / حسین بن علی را سر بریدند

رَحِمَ اللهُ مَنْ نَادَى يَا حُسَيْنَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوَلِيِّكَ الْفَرَجَ